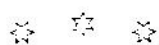


ج = جام جم در دیوان حافظ



می‌توان بضرس قاضع این عقیده را اظهار کرد که در آثار هیچیک از شعراء عارف ایران «جام جم» بزیبائی و دل‌انگیزی و تنوعی که در دیوان شاعر آسمانی شیراز بکار رفته بچشم نمیخورد. «حافظ» بهتر از هر کسی مفهوم جام جم را دریافته و زیباتر و عالیت‌تر از هر کسی آنرا استعمال کرده است. اصولاً «حافظ شیراز» خود، جام جم را که متجلی انوار حقیقت و آئینه اشراق نور جمال معشوق ازلی است بدست آورده و حقایق اولین و آخرین را بی‌پرده در آن جام آئینه سان مشاهده میکند.

«حافظ» چون بمعضلی برمبغورد و با مشکلی روبرو میگردد روی بدرگاه پیر مغان می‌آورد و در قدح آئینه کردار او آنچه را که با چشم عقل یعنی بنور تجارب دیدنی نیست می‌بیند و راهی را که بیای چوبین استدلال پیمودنی نیست می‌پیماید.

در دیوان شاعر بزرگوار ما «جام جم» با «جام شراب مستی بخش حقیقی» یکی است و شاعر عارف بدست آوردن این جام سحرآمیز را برای کسانی مندور میدانند که در بانسی میخانه و دردی کشی خم‌خانه اختیار کنند و خاک میکده عشق را کحل بصر سازند:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد مع علوم انسانی که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

«جام جم» حافظ شامل و متضمن همان مفهوم و مقصود است که در شرح جام جم در قسمت اول و دوم اینمقالات (۱) بتفصیل بیان کردیم، یعنی دل پاک و مہذب عارف که از غبار غرائز حیوانی و امیال جسمانی و احساسات دنیوی زدوده و قابل تجلی نور حقیقت شده باشد یا بقول شیخ محمود شبستری «نفس دانا» (۲). برای ثبات این موضوع

(۱) - رک : «الف مفهوم کلی جام جم» و «ب- جام جم در آثار دیگران»

(۲) - «شیخ محمود شبستری» در «کنز الحقایق» آنجا که تعبیرات مختلف خردمندان را در باره «جام گیتی نمای جم» شرح میدهد و عقیده حکما را که آن جام را «جام آب» پنداشتند و نظر منجمان را که گفتند «اصطرب بود آن» یا گمان گروهی را که جام جم را «آئینه» تشخیص دادند ذکر میکنند میگوید:

که « جام جم » در نظر حافظ همان « دل پاک و زدوده از زنگار دنیویات و امیال و غرائز » است تفحص فراوان لازم نیست و با توجه به چند بیت مشهور که ذیلاً ذکر میکنیم می‌توان این ادعا را بشبوت رساند.

مشهورترین غزل حافظ که از بیت مضمون آن بیت مضمون متنضمین تفسیر مفهوم

« جام جم » است غزلی بمضمون:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

میباشد که یکی از عالیترین و دل‌انگیزترین غزل‌های شاعر عارف ما بشمار می‌آید. در این غزل شورانگیز « حافظ » بصراحت اظهار میدارد که « دل » سالها « جام جم » یعنی آئینه تمام‌نمای حقایق را از ما طلب میکرد ولی غافل بود که « جام جم » خود او و مضمون در خود اوست. یا در این بیت که مضمون یکی دیگر از غزل‌های مشهور حافظ است:

دلی که غیب‌نمایست و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

« جام جم » به « دل غیب‌نما » اختصاص یافته هر گونه تردید در مدعای سابق‌الذکر را از بین می‌برد. ایضاً در بیت مذکور در زیر « دل » را « آئینه شاهی » لقب میدهد و در جستجوی « روشن‌رای » است که از برکت انقاس او نباران « آئینه شاهی » زدوده شود و قابل تجلیات آسمانی گردد:

دل که آئینه شاهیست غباری دارد از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رانی

وای آسان نشد این کار دشوار	بقدر علم خود گفتند بسیار
نبود آن جام جم جز نفس‌دانا	بسی گفتند هر نوعی ازینها
نماید اندرو آفاق یکسان	چون نفس تیره روشن کرد انسان
شود بر کل موجودات شامل	چو انسان گشت اندر نفس کامل
نموداری بود در نفس انسان	ز چرخ و انجم و از چارار کان
چو عارف شد بنخود، جام جم است او	حقیقت دان اگر چه آدمست او
نخستین نفس خود را نیک بشناس	بدارای دوست! گفت پیر خود پاس
ز راه صورت و معنی بیگم	که تا دروی بینی هر دو عالم
بدانستن خدا را چون تودانی؟	تو نفس خویش را نیکوندانی

(نسخه خطی کتبخانه متعلق با آقای دکتر عین‌الله از مزدریسنه ص ۵۳۵)

در بیت ذیل نیز بتلویخی اوضح از تصریح میفرماید: برای مشاهده جمال جانان و نیل بسعدت اتصال و وصال باید «آینه» را «قابل» ساخت و صفحه دل را از گرد و غبار ماده که سدره معناست پاک کرد و گرنه از دل سخت تر و بیخس تر از آهن و روی تو گل حقایق و معانی نخواهد، دمید:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز ورنه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی

و در بیت زیر ارتباط بین «سینه پاک» و «جام جم» انکارناپذیر است:

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار کاینه ایست جام جهان بین که آه ازو

ایضاً در این بیت خواجه که «آینه دل» و «تجلی جمال دوست در آن» بصراحت ذکر شده:

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم بجز خیال جمالت نمی‌آید باز

جام بی و جام جم

در دیوان خواجه شیراز «جام جهان بین اسرار نما» با «جام می» اختلاف و اقترااف نام دارد و عارف بزرگوار در جام می صافی راز دهر را معاینه می‌بیند و حقایق اولین و آخرین را در آینه قدح مالامال از شراب مشاهده می‌کند. تهذیب دل و تزکیه نفس و زدودن غبار هوا جس شیطانی و خبائث جسمانی از صفحه دل و جان که شرط بدست آوردن جام جم است در نظر خواجه بزرگوار قط در سایه مستی و بی خبری از هستی و بیخودی از جام شراب مرد افکن عشق و شور و وجد و حال امکان پذیر می‌باشد. حافظ «راز روزگار» را در «جام می» کشف می‌کند:

بدین شکرانه می بوسم لب جام که کرد آگه ز راز روزگارم

حافظ «جام جهان بین» را از «پیر میخانه» در مییابد:

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد و اندر آن آینه از حسن تو کرد آگام

و بالاخره بوضوح هر چه تمامتر اسرار دایره مینائی و راز گردون را در

«ساغر مینائی» میجوید:

زین دایره مینا خونین جگره می ده

تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی

این اختلاط و اقتران بین مفهوم « جام جهان نما » و « جام می و ساغر

مینائی و مستی و بیخودی » در دیوان خواجه ناشی از علائق و وسائط زیر است :

۱ - مضابق با روایات ایرانی کشف باده مربوط به « جمشید » است (۱)

۲ - جام شراب را برای اولین بار « جمشید » پس از کشف شراب ساخت :

« ... به این صور شراب کشف شد و جمشید همیشه شراب میساخت و میخورد

و میخوراند و جامی ساخت که در آن هفت خط بوده و به اعضای مجلس خود هر یک

بقدر استعدادش تا خطی شراب مبداد و جام جمشید همین جام است » (۲) و باید توجه

داشت « جام جم نیز که جمع کزیه مفاهیم مربوط به « جام جهان نما و جام گیتی نما و

(۱) و آنچه‌های نیز که کشف شراب بجمشید نسبت داده نشده است اغلب به مناسبتی سخن از جمشید بمیان

آمده . در « نوروز نامه » منسوب بخواجه امام ابو الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی کشف شراب به

« شمیران » پادشاه هرات نسبت داده شده و در آغاز آن حکایت گوید : « اندر تواریخ نبشته اند که

بپهراة پادشاهی بود که کار و فرمانروا، با گنج و خواسته بسیار و اشگری بیشمار ... و از خوبشان

جمشید بود، نام او شمیران شاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(ص ۵۶ نوروز نامه تصحیح آقای مجتبی مینوی)

ایضا در « نفایس الفنون فی عرایس العیون » محمد بن محمود آملی از قول « صاحب بن عباده

اكتشاف شراب بجمشید نسبت داده شده (رک ۱۰۰۰ دیبانه ص ۲۶۷)

« استاد منوچهری دامغانی » در قصیده ای در مدح شیخ العمید ابو سبیل زوزنی « شراب انگوری را

« دختر جمشید » لقب داده . مصلح قصیده :

چنین خوانده امروز در دفترتری که زنده است جمشید را دختری

(رک دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ۱۱۶)

« راوندی » در « راحة الصدور » ضمن داستانی شبیه بدستان « نوروز نامه » اکتشاف شراب

به « کیقباد » نسبت داده است (رک راحة الصدور ص ۴۲۳-۴۲۴)

(۲) - از « فرهنگ نظام » ذیل « جام جم و ... »

جام کیخسرو و جام جهان بین و آئینه سکندر (۳) و جام خضر (۳) و غیره « است همین جام میباشد که بقول صاحب فرهنگ نظام « جمشید پس از کشف شراب آنرا « ساخت که در آن هفت خط بوده (۴) » و تصور نمیرود « جام گیتی نمای جمشید » (۵) غیر از همین جام (دارای هفت خط) باشد گر چه صاحب « فرهنگ نظام » در این باره مردد است و میگوید : « جام جم و جام جمشید و جام جهان آرا و جام جهان بین و جام جهان نما و جام گیتی نما - همه نام جامی است که جمشید پادشاه افسانه‌ای خیلی قدیم ایران داشته و از آن احوال عالم را استخراج میکرده . معلوم نیست که جام مذکور همان جام شراب جمشید بوده که از آن کار استخراج هم گرفته میشده یا جمشید دو جام داشته » . برای تفصیل اینموضوع بقسمت اخیر مقاله که راجع به « اختلاط روایات و اساطیر مربوط بمفهوم جام گیتی نمای » است مراجعه شود .

۳ - حافظ شیراز معتقد است که درك حقایق و کشف اسرار آفرینش فقط در سایه شور و عشق و مستی و بیخودی میسر میباشد . حافظ نظیر « مولانا جلال‌الدین بلخی » پای استدلالیان و اهل منطق و حکمت را در راه کشف حقایق و اسرار آلهی چوبین میدانند :

حدیث از مضرپ و می گوو راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا

(۳) - مواردی از استعمال این اصطلاح منظور ما است که در مفهوم « جام گیتی نمای » استعمال شده باشد . رک قسمت اخیر این مقاله به « اختلاط روایات و اساطیر مربوط بکیخسرو و اسکندر و سلیمان و خضر با جمشید »

(۴) - هفت خط جام جمشید از این قرار است : « اول خط جور که بفتح جیم است دوم خط بغداد سوم خط بصره چهارم خط ازرق پنجم خط ورشکر ششم خط کاسه گر هفتم خط فرودینه » (غیث‌الغاث ، ذیل : خط بغداد)

(۵) - یکی جم نام وقتی پادشا بود که جامی داشت کان گیتی نما بود که پیدا میشد از وی هر چه میخواست در آن جام از صفای آن نشان بود هر آن نیک و بدی که در جهان بود

(. . .) « کنز الحقایق شبستری » نسخه خطی متعلق با آقای دکتر معین . نقل از مزدیسنا

و همچنین کوشش اهل نقشر و تعصب و حتی سعی صوفیسان مستندساز خانقاه نشین را که مدعی خرق نقشر و تعصب هستند ولی قید و بندی گرا تر بر دست و پای خود نهاده‌اند، در طریق وصول بدوست بهبوده و عبث می‌شمارد و می‌گوید: در این تنگنای حیرت و سرگردانی که چراغ عقل خاموش و پای منطق و استدلال لنگ و دست شریعت کوتاه و کوشش تصوف بی ثمر است (۱) چاره ای جز التسبیح بگوشه میخانه حکمت اشراق و عرفان عاشقانه و بیخودی از جام شراب مرد افکن « بی خبری از بود خود و زکائنات » نیست. شاعر بزگوار عقیده دارد که در صومعه و خانقاه نمیتوان حقایق را پیدا کرد بلکه باید در جستجوی گنج حضور به « میخانه مغان » روی آورد:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
 ایضا: دلم از صومعه و صحبت شیخست ملول بار ترسا بچه کو خانه خمار کجاست
 ایضا: از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت معشوق و می کنم
 و این « می و میخانه و مستی » جز « سرشت می آگین و فطرت
 سکر آمیز بشر » چیز دیگری نیست:

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی

کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند

ایضا: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گیل آدم بسرشتند و به پیمانیه زدند

جام جم

۱ - غزل ۱۴۲ از دیوان حافظ (چاپ مرحومین قزوینی غنی) مشهورترین غزل حافظ و بل شیواترین اثر ادبیات فارسی است که حاوی مفهوم عرفانی «جام جم میباشد:

سایه دل طلب جام جم از ما میکرد

آنچه خود داشت ز بیگانه نمنا میکرد

۱ - برای تفصیل این موضوع یعنی نظر و طرز نوجیه خواجہ شیراز از « عرفان و تصوف کلاسیک » منتظر دنباله این سلسله مقالات تحت عنوان « صوفی در دیوان حافظ » باشید

در این بیت « حافظ » میگوید : همه چیز در وجود خود آدمی است و گوهر معرفت را که از کون و مکان بیرون و فقط در دل‌های پاك و عارف است از حکما و علما که از معرفت و درك حقیقت فرسنگها دور ، و حیران و سرگردان، و محبوس قفس افکار و توهمات خود هستند، و گم شدگان لب دریای اسرار آفرینش بشمار میروند بدست نمیتوان آورد :

گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست

طلب از گم شدگان لب دریا میکرد

و غواصان حقیقت‌سنجند که میتوانند با قدم‌عشق و حقیقت این گوهر گرانبها را از اعماق دل و جان خود بیرون کشند و مظهر عارفان حقیقت‌سنج که « جام گیتی نمای جم » از روز ازل در نهاد شان نهاده شده در اشعار خواجه شیراز « پیر مغان » است که حافظ آستان او را مقر دولت و مستقر سعادت میدانند و حل هر مشکلی را از او می‌طلبند :

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو بتأیید نظر حل معما میسکرد

۲- دومین غزل خواجه بزرگوار که عروس « جام جم » هر هفت کرده در آن بجلوه در آمده غزل ۱۴۳ (دیوان حافظ) است بمطلع :

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
... تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

۳- دلی که غیب نمایست و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد (غزل ۱۱۹)

۴- چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری (غزل ۴۵۲)

۵- کمند صید بهرامی بیفکن جام جم برادر

که من بیمودم این صحرا نه بهرامست و نه گورش (غزل ۲۷۸)

۶- گوهر جام جم از کان جهانی دگرست

تو تمنا ز گل کوزه گران میداری (غزل ۴۵۰)

با دقت در مفهوم بیت بالا این بیت شیوای حافظ در نظرمات جلوه گر خواهد شد:

تو کز سرای طبیعت نیروی بیرون کجایکوی طریقت گذر توانی کرد
در آن بیت، حافظ اولاً مفهوم عرفانی «جامجم» را در برابر مفهوم اساطیری و افسانه‌ای آن روشن میسازد یعنی گوهر و جنس «جامجم» از سنک و خاک یا بعبارت حافظ از «گل کوزه گران» نیست بلکه از کان جهان دیگر یعنی «حقیقت و معرفت و عشق آلهی» است. ثانیاً مفهوم «گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست» طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد» را در لباسی دیگر بیان میکند. البته باید توجه داشت منظور حافظ همین مفهوم اخیر است و ایهامی هم بمفهوم اول دارد.

۷- هر آنکه رازدو عالم ز خط ساغر خواند

رموز جام جم از نقش خاک ره دانست (غزل ۴۷)

۸- باده ساقی آن می‌گز و جام جم

زند لاف بینائی اندر عدم (ص ۳۵۷)

جام جهان بین

حافظ از «جام جم» بعبارت «جام جهان بین» نیز فراوان یاد کرده است:

۱- حافظ «جام جهان بین» را بخششی ازلی میدانند و این «بخشش ازلی» همان «سرشت می‌آگین بشر» است لاغیر:

گفتم: این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟

گفت آنروز که این گنبد مینامیکرد (از غزل ۱۴۲)

۲- ایضاً فرماید:

حافظ که هوس میکندش جام جهان بین

گو در نظر آصف جمشید مسکن باش

(مقطع غزل ۲۷۲)

۳- حافظ «جام جهان بین» را از «پیر میخانه» می‌ستاند و در آن آینه

حقیقت نما از جمال لایزال معشوق آگاه میشود :

بیر میخانه سحر جام جهان بینم داد و اندر آن آینه از حسن تو کرد آگام
(از غزل ۳۶۱)

۴- ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار کابینه ایست جام جهان بین که آه ازو
(غزل ۴۱۳)

حافظ در این بیت « جام جهان بین » را با « جم » ذکر کرده.

۵- در این بیت نیز « جام جهان بین » با « جم » ذکر شده :

همچو جم جرعه ما کش که ز سر دوجهان بر تو جام جهان بین دهدت آگاهی
(از غزل ۴۸۸)

۶- ایضاً در این بیت، که « جم » و « جام جهان بین » با هم آمده :

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت
(از غزل ۸۱)

جام عالم بین

حافظ « جام عالم بین » هم در شعر خود استعمال کرده :

باده نوش از جام عالم بین که بر اورنگ جم شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی
(از غزل ۴۳۳)

جام جهان نمایی

۱- حافظ شیراز مفهوم « جام جم » را بصورت « جام جهان نما » نیز استعمال

کرده است و کشف اسرار ملك و ملکوت را وابسته بخدمت « جام جهان نما » میدانند :
ز ملك تا ملك و تش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
(از غزل ۱۸۷)

۲- « جام جهان نما » نیز با « جم » در شعر حافظ استعمال شده :

گرت هو است که چون جم بسرغیب زسی بیا و همدم جام جهان نما می باش
(از غزل ۲۷۴)

۳- جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت
(از غزل ۳۳)

جام گیتی نما

- ۱ - حافظ وجود خود را « جام گیتی نما » نام می‌نهد و می‌گوید :
گنج در آستین و کیسه تهی جام گیتی نما و خاک رهیم (از غزل ۳۸۱)

جام و جم

در این ابیات حافظ « جام » را با « جم » استعمال کرده است :

- ۱ - آنکس که بدست جام دارد سلطانی جم مدام دارد
(مطلع غزل ۱۱۸)
- ۲ - سروده‌جلس جمشید گفته‌اند این بود که : جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
(از غزل ۱۷۹)
- ۳ - دل در جهان میند و بستی سؤال کن از فیض جام و تصه جمشید کامکار
(از غزل ۲۴۶)
- ۴ - کی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاوس کی کنم
(از غزل ۳۵۱)
- ۵ - بده جام می و از جم مکن یاد که میدانند که جم کی بود و کی کی ؟
(از غزل ۴۳۱)
- ۶ - بیا ساقی آن می که عکسش ز جام بکیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگویم با آواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی
(س ۳۵۶)
- ۷ - بده ساقی آن می که عکسش ز جام بکیخسرو و جم فرستد پیام
(س ۳۵۷)
- ۸ - ای که در کوی خرابات مقامی داری جم وقت خودی از دست بجامی داری
(مطلع غزل ۴۴۸)
- ۹ - که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی که بکوی میفروشان دوهزار جم بجامی
(مطلع غزل ۴۶۸)
- ۱۰ - جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زنهار دل میند بر اسباب دنیوی
(از غزل ۴۸۶)

- ۱۱- عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم جم
گرچه جام ما نشد بر می بدوران شما
(از غزل ۱۲)
- ۱۲- ساقی بیار باده و با محتسب بگو
انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت
(از غزل ۷۸)
- ۱۳- قدح بشر ضاد بگیز آنکه تر کیش
ز کاسه سر جمشید و بهمنست و قباد (۱)
(از غزل ۱۰۱)

قدح آینه کردار

- حافظ مفهوم «جام جم» را از «قدح آینه کردار» اراده میکند و این
قدح اسرار نمای آینه کردار را از ساقی طلب مینماید:
- روز گاریست که دل چهره مقصود ندید
ساقیا آت قدح آینه کردار بیار
(از غزل ۲۴۹)

جام اسکندر و آئینه اسکندر (۲)

«آئینه سکندر» که از آن در دیوان حافظ به «جام اسکندر» نیز تعبیر
رفته فقط در مواردی مورد اعتنای ما در اینمقاله است که مفهوم «جام جم» از آن
استنباط شود:

- (۱) - در این بیت گرچه منظور بیان مفهوم این رباعی منسوب به «خیام» است:
- بر سنگ زدم دوش سبونی کاشی
با من بزبان حال میگفت سبو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی
تا چند کنی بر گل آدم خوار
انگشت فریدون و کف کیخسرو
بر چرخ نهاده ای، چه می پنداری
- و البته منظور شاعر شیراز در آنچه «خیام» گفته پایان نمی پذیرد و مقصود او تعظیم جام شراب و
توصیه باز و رعایت مقام و احترام قدح است، با اینهمه ارتباط «جمشید» و «قدح» موهم «جام
جمشید» می باشد و تردید نیست که شاعر هنگام سرودن این بیت متوجه جام جمشید بوده و
خواسته است بگوید: جمشیدی که جام جهان بین داشت روزگار بحالتی دچارش کرد که از کاسه
سرش قدح ساختند.

(۲) - برای تفصیل مفهوم اساطیری «آئینه سکندر» و اختلاص مفهوم آن با «جام جم» بقسمت اخیر
مقاله مراجعه شود.

۱- آئینه سکندر جام میست بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
(از نزل ۵)

در اغلب نسخ حافظ بجای « جام میست » در مصراع اول این بیت « جام جمست » ضبط شده ولی تردیدی نیست که ضبط نسخه قزوینی غنی اصح میباشد و مفهوم بیت این است :

هر آنکه راز دو عالم زخط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
یا این بیت :

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصرتوانی کرد
۲- خیال آب خضر بست و جام اسکندر
بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد
(از غزل ۱۶۷)

در نسخه خطی متعلق باقای سید عبدالرحیم خلخالی که اساس طبع مرحومین قزوینی غنی قرار گرفته « جام اسکندر » آمده است و در سایر نسخ از خطی و چاپی « جام کیخسرو » و ظاهراً نظر به ملازمه و رابطه‌ای که بین خضر و اسکندر است و اشتراک اساطیر مربوط به آن دو، « جام اسکندر » در این مورد اصح است با صرف نظر از عدم مناسبت « جام » با « اسکندر » و مناسبت آن با « کیخسرو ».

۳- من آن آینه را روزی بدست آرم اسکندر وار
اگر میگیرد این آتش زمانی ور نمیگیرد
(از غزل ۱۴۹)

۴- در این بیت نیز « آینه و اسکندر » در خور توجه است :
نه هر که چهره برافردخت دلبری دارند
نه هر که آینه سازد سکندری دارند
(مطلع غزل ۱۷۷)

می و مستی یا جام جم

تا آنجا که حوصله مقاله اقتضا داشت « جام جم » را در آثار دیگران مورد بحث قرار دادیم و استعمال آنرا در حدیث دیگران چه از نظر « اساطیری » و چه از جهت « عرفانی » روشن ساختیم و اکنون برای ورود در اصل مطلب که بیان

رجحان مفهوم و استعمال این اصطلاح در شعر حافظ است حاصل مفهوم « جام جم » را از نظر دیگران فهرست وار ذکر میکنیم :

از نظر اساطیری :

۱- از نظر حمدالله مستوفی « جام گیتی نمای » از آن کیخسرو است که در آن همه گیتی مشاهده کردی (۱)

۲- از نظر فردوسی نیز « جام گیتی نمای » از آن کیخسرو است (۲)

۳- در دیوان مسعود سعد « جام جهان نمای » در مفهوم مبتدل آن استعمال شده (۳)

۴- در دیوان امیر معزی « جام جم » در مفهوم عادی بکار رفته (۴)

۵- در دیوان خاقانی مفهوم مبتدل « جام جم » بچشم میخورد (۵)

۶- در فرهنگهای پارسی « جام جم » به جمشید و کیخسرو منسوب است (۶)

از نظر عرفانی :

۱- حمدالله مستوفی از « جام گیتی نمای » به « درون صافی » تعبیر میکند

و این تعبیر را به « اهل معنی » نسبت میدهد و صفای درون را از علامت

« پیغمبر » ی میدانند (۷)

۲- سنائی در « طریق التحقیق » جام جم را به « دل » تعبیر میکند (۸)

۳- شیخ عطار در « الهینامه » میگوید « جام جم روح است » و از آن به

(۱) - رك : ص ۲۵ شماره اول از دوره پنجم همین نشریه

(۲) - رك : ص ۳۵ « « «

(۳) - رك : ص ۳۷ « « «

(۴) - رك : ص ۳۷ « « «

(۵) - رك : ص ۳۷ « « «

(۶) - رك : ص ۲۳ و ۲۴ « « «

(۷) - رك : ص ۲۵ شماره اول از دوره پنجم همین نشریه

(۸) - از افادات استاد تحریر جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر. رك : ص ۲۵ شماره اول از دوره

پنجم نشریه

« فوآد » تعبیر میآورد (۱) و در دیوان عطار بیش از هر دیوانی (آینه جز دیوان حافظ شیرازی) تعابیر آتشین از « جام جم » بدیده میآید (۲)

۴- مولوی در « مثنوی معنوی » جام جم را « آینه دل » معرفی میکند (۳) و برای دیدن نقشهای برون از آب و خاک و نقش و قماش و فرش و فراش « آینه زدوده از رنگار دل » را پیشنهاد مینماید (۴) و « چشم دل » را در دنباله همین بحث پیش میکشد و چکیده مفهوم « جام جم » را در قالب اصطلاحات « آینه سیمای جان » و « آینه کل » بیان میفرماید (۵) و « جام حقیقت نمای جم » را در دل و روح هر کس نشان میدهد (۶)

۵- شیخ محمد مهدی شمس‌تبری « جام جم » را « نفس دانا » میدانند (۷)

با دقت در استعمال « جام جم » و مفهوم آن در دیوان خواجه شیراز کلبه مفاهیم مذکور در بالا را از « درون صافی » و « دل » تا « روح » و « آینه دل » و « چشم دل » و « آینه سیمای جان » و « آینه کل » و « نفس دانا » بوجهی ارجح و اکمل در شعر خواجه بزرگوار می‌یابیم و علت این رجحان و کمال رنگ مستانه عاشقانه است که در شعر خواجه بر هر مفهوم و اصطلاحی بخصوص « جام جم » رونقی دیگر می‌بخشد. وجه امتیاز حافظ بر دیگران و دلیل تمایز عرفان و عشق حافظ از عشق و عرفان دیگران مربوط بهمین رنگ و رونق خیره کننده و درخشان است و همان اختلافی که بین « جنید » و « منصور حلاج » است و آن تفاوتی که میان « ابوالناسم قشیری » و « ابوالسعید ابوالخیر » موجود است و آن تضادی که بین

۱- از افادات استاد نحریر جناب آقای فروزانفر

۲- رک : ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ شماره اول از دوره پنجم نشریه

۳- رک : ص ۲۸ (حاشیه « ۱ ») « « « «

۴- « ص ۲۹ شماره اول از دوره پنجم نشریه

۵- « ص ۲۹ و ۳۰ « « « «

۶- « ص ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ شماره اول از دوره پنجم نشریه

۷- « ص ۱۷۹ حاشیه (۲) در این شماره

« شاه نعمت الله ولی » و « حافظ شیرازی » است بین « جام جم » حافظ و « جام جم » دیگران مشهود میباشد. « جام جم » حافظ از « جام جم » سنائی و عطار (در « آلهی نامه » نه در دیوان عطار) و شیخ محمود شبستری و حمدالله مستوفی و حتی مولانا جلال لدین (در « مثنوی ») مرد افکن تر و مستی بخش تر است زیرا « جام جم » آنان از خاک معرفت و آب تزکیه و تهذیب سرشته است در حالیکه « جام جم » خواجه از خاک عشق و آب می و مستی و شور و وجد عین گشته. قبل از « حافظ » در دیوان « شیخ عطار » نیز مفهوم جام جم با عشق شور و مستی آمیخته و « می و مستی و عشق » با « جام جم » امتزاج تام پیدا کرده است :

جانا می عشقی تو دلی خورد کوه محو وجود جام جم شد
(دیوان عطار ص ۱۷۵)

چون در آمد عشقی و جانرا هست کرد ما بهمستی جام جم بر داشتیم
(دیوان عطار ص ۲۴۸)

دوش عشقت در آمد از در دل من ز غیرت ز پای نشستیم
گفت بنشین و جام جم در ده تا ز جام جمت کنی مستم ۰۰۰۰
(دیوان ص ۲۵۱)

خورشید جانفزای بود نور خاطر جام جهان نمای خورد رشک ساغر
رتال جامع علوم انسانی

ایضاً : سیمین برای بسته میان می کرده در جام کیان

بسته گشاده ساقیان در بسته شکر ریخته

ولی همچنانکه مذکور افتاد مستی جام لبریز از عشق حافظ شیراز بیشتر و شراب هوش ربای آینه کردار او مرد افکن تر است و ما انواع استعمالات آنرا در دیوان خواجه ذکر میکنیم :

قدح بشرط ادب گیر زانکه تر کیش ز کاسه سر جهشید و بهمنست و قباد

ایضاً : آنکس که بدست جام دارد سلطانی جام مدام دارد

در این سه بیت اقتران « جام جهان بین » با « قدح باده »، هر چه واضح تر جلوه گراست:

مشکل خویش بر پیر مغان بسردم دوش
 کو بتأیید نظر حل معما میکرد
 دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
 و ندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
 گفت آنروز که این گنبد میثا میکرد
 در بیت زیر حصول جام جم را فقط در سایه زیارت خاک میکرده عشق میسر میداند :

بسر جام جیم آنکه نظر توانی کرد
 که خاک میکرده کحل بصر توانی کرد
 ایضا: سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
 که جام باده بی‌نور که جم نخواهد ماند

حافظ در محنت انقطاع ساقی روی می‌آورد و قدح آینه کردار ازو می‌طلبد تا در آینه
 قدح چهره مقصود معاینه بیند :

روزگار بست که دل چهره مقصود ندید
 ساقی آت قدح آینه کردار بیار

حافظ بصراحت میفرماید باید نظر از « جام افسانه آمیز جم » که اصل و اساسش نا معلوم
 و نا بدید است منعطف ساخت و کام دل و راز مقصود را در جام می جستجو کرد :

بده جام می و از جم مکن یاد
 که میدانند که جم کی بود و کی کی ؟
 خواجه، جای دیگر در صفحه سرخ‌نامه آینه سان می راز جام کیخسرو و جهشید را میجوید :

بده ساقی آن می که عکسش ز جام
 بگریخسرو و جم فرستد پیام

(ص ۳۵۷)

اگر خواهان جام جسم (آینه سکندر) هستی روی به « جام می » آر ؛
 مست باش و عشق و بیخودی پیشه ساز، از تظاهر و تنوای دروغین و صلاح ریائی
 گریزان باش، کمتر از ذره نه‌ئی پست شو مهر بورز تا بخلوتگه خورشیدرسی
 چرخ زلف . چون مهر ورزیدی و مستانه و رندانه روی به عشق آوردی همه چیز در
 دلت تجلی خواهد کرد و هر رازی در نظر گاهت آشکار خواهد بود :

آینه سکندر جام میست بنگر
 تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

در بیت زیر بواضح‌ترین عبارتی استقبال و اقبال خود را نسبت بجام باده
 بیان میفرماید و این استقبال را بحقایق نمائی و رازگویی باده عشق مربوط میداند .

بدین شکرانه می‌بوسی لب جام
 که کرد آگه ز راز روزگارم

(ص ۲۲۰)

حافظ سحرگاه «جام جهان بین»، را از «پیر میخانه»، می‌ستاند و در
آینه جام از حسن لایزال مقصود آگاه میشود:

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد و اندر آن آینه از حسن تو کر آگام
(ص ۲۴۸)

شاعر بزرگوار «خرابات» را «تختگاه سلیمان» و «جام باده» را «جام جم» میشناسد:

ای که در کوی خرابات مقامی داری جم وقت خودی اردست بجامی داری
(ص ۳۱۲)

ایضاً: که برد بنزد شاهان ز من گدا پیامی که بکوی میغروشان دوهزار جم بجامی
(ص ۳۲۹)

حافظ «جام می معنوی و شور و عشق» را بدست میگیرد و در حبابهای
رقصان باده سرخ و صفای آن آنچنانکه کیخسرو در جام هفت خط رمز و راز غیب مشاهده
میکرد نقوش و رموز غیب را میخواند:

بین در آینه جام نقش بندی غیب که کس بیاد ندارد چنین عجب ز منی
(ص ۳۳۸)

عارف بزرگوار مشکل روزگار را در «ساغر مینائی» حل میکند و برای
درمان جگر خونین روی بساقی میآورد و جام می میطلبید:

زین دایره مینا خونین جگر می ده تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی
(ص ۳۵۲)

حافظ معتقد است آنانکه بمیزان قشر و زهد و خشکی و جمود در بی کشف
راز روزگارند در آینه صافی جام جم نیز جز نقش خود و اندیشه خود و جز تصویر
اوهام و صورت انانیت خود چیزی نخواهند دید و همواره اسیر اوهام و تصورات
خوشنندولی رندان مست که از هنرها بعشق و رندی و نظر بازی اکتفا کرده‌اند (۱)
و راز دینی و عقبی را در آینه ساغر مستی و «بیخودی از بود خود و زکاتنا» میجویند

(۱) - عاشق ورزد و نظر بازم و میگویم فاش تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

در خشت و سنک و خاک تیره ره حقایق اولین و آخرین عیان میبینند :

هر آنکه راز دوعالم زخط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک رهدانست

(ص ۳۴)

در بیت زیر خواجه شیراز در « می صافی » راز دهر را بظالبان گوهر
اسرار آفرینش نشان میدهد ولی طالب اسرار را از افشاء این رمز و راز مستور با
« کج طبعان دل کور » یعنی اهل عقل و اهل ظواهر بر حذر میدارد:

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم بشرط آنکه نمائی بکج طبعان دل کورش

(ص ۱۸۸)

شاعر عارف « روی دوات » را در « شراب (و مستی) » و « گنج حکمت

(اشراق) » را در « خرابی (و بیخبری از هستی) » مینماید و در « آینه جام » راز

هستی را میخواند :

شرابم ده و روی دولت ببین خرابم کن و گنج حکمت ببین
من آنم که چون جام گیرم بدست ببینم در آن آینه هر چه هست

(ص ۳۵۸)

« نور کنج اهل دل » را از « چراغ جام » میداند :

بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشیست

زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود

(ص ۱۴۸)

و میفرماید « آب حیات » را هم باید « در میکند عشق و مستی جست :

آبی که خضر حیات از او یافت در میکند جوکسه جام دارد

(ص ۸۰)



بیهوده نیست که حافظ شیراز همه چیز را در « جام می » یافته است و در
صفحه مصفای آن راز کائنات را میخواند زیرا حافظ « عکس رخ یار » را در « پیاله »
دیده و جمال معبود ازلی را در آینه مستی و شور مشاهده کرده است :

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
(ص ۹)

خاک آدم سرشته از می عشق آلهی است (۱) و مستی حاصله از این می بی خمار آسمانی
رابط جان و دل شوریده بشر با منبع جمال و کمال لایزال است (۲) و اتصال بامعشوق
جز با استمساک باین رشته امکان پذیر نیست، راز گشائی می و جام موانود فروغ رخ
ساقی آسمانی است که در صفحه آینه سان جام متجلی میباشد :

اینهمه عکس می و نقش نگارین که نمود يك فروع رخ ساقیست که در جام افتاد
(ص ۷۶)

این ابیات نیز هم، ناظر بجلوه جمال ساقی در جام باده مستی بخششورو وجد
و عشق است :

دیشب بسیل اشک ره خواب میزدم نقشی بیاد خط تو بر آب میزدم
ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی بیاد گوشه محراب میزدم
(ص ۲۱۸)

خط ساقی گر از اینگونه زند نقش بر آب

ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد

(ص ۱۰۸)

اگر مفهوم واقعی و عارفانه « جام جم » را که همانا دل و پاک و ارسته
و آینه سان عارفان روشنند است در نظر بگیریم و توجه داشته باشیم که بزرگترین
و عالیترین وظیفه « جام حقیقت نمای دل عارف » درک تجلیات آلهی، و قبول انعکاس
جمال معشوق و نظاره در رخسار بیحجاب دوست است رابطه اشعار سابق الذکر را
با مفهوم جام جم درک خواهیم کرد و « جام تجلی صفات » را در بیت زیر در مفهومی
نزدیک بمفهوم واقعی و عارفانه « جام جم » خواهیم یافت :

(۱) - رك : ص ۱۸۴ از همین شماره پایان بحث « جام می و جام جم »

(۲) - رك : « عشق در دیوان حافظ » که در دنباله این سلسله مقالات خواهد آمد

بخود از شمعش پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند
 ایسات زیر نیز که از جلوه جمال ساقی یا معشوق در آینه صافی جام باده
 حکایت میکند از نوعی رابطه دقیق معنوی و عرفانی با مفهوم عارفانه «جام جم»
 خالی نیست :

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد
 ایضاً :

حباب وار بر اندازه از نشط کلاه اگر روزی تو عکس بجام افتد

مفهوم جام جم

غیر از موارد سابق الذکر که بتصریح در صورت و اشکال مختلف از «جام جم» سخن رفته است از ابیات ذیل نیز مفهوم «جام جم» استنباط میشود :

نظر پاک تو اندر رخ جانان دیدن که در آینه نظر جز بصفا نتوان کرد

ایضاً: چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

یعنی تهذیب دل و تزکیه نظر و زدودن غبار شوائب و اغراض مادی از صفحه حساس و لطیف دیده حقیقت بین است که «رخ جانان» را بی پرده در برابر دیده جموه گر میسازد .

ایضاً ناظر بهضمون بالاست :

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز ورنه هر گز گل و نسرین ندمد زاهن و روی

حافظ «دل» را «آئینه شاهی» مینامد و میفرماید تا غبار هوا جس شیطانی
 ببرکت صحبت پیری روشن رای (۱) از صفحه دل زدوده نشود تجلی انوار حقایق در
 لوح غبار آگین دل ناممکن خواهد بود :

دل که آئینه شاهیست تباری دارد از خدا می طلبم صحبت روشن رانی

حافظ در بیت زیر «جلوه ذات» را در «آینه وصف جمال» میجوید :

بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

(۱) - عقیده حافظ در باره «پیر» بدنبال این مقاله خواهد آمد

خواجه شیراز جهانرا جاوه گناه جمال شاهد خود میداند و میفرماید :

جاوه گناه رخ او دیده من آنها نیست ماه و خورشید همین آینه میگردند
 وای ایضاً میفرماید که گرچه کائنات سراسر جلوه گناه رخ یار است کور دلانیرا که
 دل خدوش و بی نورشان جز قشر و ظاهر چیزی درك نمیکنند برای مشاهده آن
 جمال بی پایان نیست

وصل خورشیدبشب پره اعمی نرسد که در آن آینه صاحب نظران حیرانند
 خواجه بزرگوار سوز دل و اشک سحر گناه و آه نیم شب را مصطلحاً « آینه دل » میداند
 سر مکش حافظ ز آه نیم شب تا چو صبحت آینه رخشان کنند
 و چون « آینه دل » با سیل اشک و آتش آه از غش علائق دنیوی و نل اغراض
 مادی مصفا گشت بهرجا می نگرد دوست را می بیند ، با هر کس سخن میگوید آواز
 دوست را می شنود جز یار و جمال یار چیزی در دنیا نمی یابد :

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم بجز خیال جمالت نمی نماید باز
 بالاخره حافظ در این بیت شیوا سر انالحق را بیان میفرماید و همه چیز
 و هر حقیقتی را در وجود خویشتن و دل خویشتن می یابد و آنان را که در جستجوی گوهر یکدانه
 حقیقت خاک نشین در کعبه و بتخانه و دیر و خانقاه شده اند بسوی « کعبه دل » یا
 « جام جم » باز میخواند :

مرو بتخانه ارباب بیروت دهر که گنج عافیت در سرای خویشتن است (۱)

« آمیختگی » جام جم « با « بکیخسرو » و « آئینه اسکندر »

و « سلیمان » و « آب خضر »

جام جم و سائر حکایات مربوط بجمشید در ادب فارسی با اساطیر مربوط بکیخسرو و سلیمان و اسکندر و خضر و غیره اختلاط و اقتران تام دارد. این اختلاط و اقتران اختصاص بجام و جم و افسانه‌های مربوط بجمشید با سائر اساطیر ندارد و نظائر این آمیختگی بین دیگر اساطیر چون « اسکندر و خضر » و « سلیمان و خضر » و « ابراهیم و زرتشت » و غیره نیز بنظر میرسد. این اختلاط و اقتران ناشی از وجوه اشتراک و اشتباه بین اساطیر یا تسامح گویتدگان و سراینندگانست و تحقیق و تتبع در این باره می‌تواند موضوع و زمینه تألیف مفید و گرانبهایی در ادب فارسی قرار گیرد.

موضوع بحث ما در اینمقاله، تحقیقی اجمالی در اختلاط اساطیر جم با دیگر اساطیر میباشد و نگارنده در صدد است بعون آلهی تفصیل همین بحث را باضافه یادداشتهای دیگری در زمینه « اختلاط اساطیر در ادب فارسی » که از موضوع اینمقاله خارج است، در اولین فرصت، جداگانه منتشر سازد:

۱ - جمشید و بکیخسرو

« جام گیتی نمای » چنانکه گذشت در « شاهنامه فردوسی » (۱) و « تاریخ گزیده حمدالله مستوفی » (۲) بکیخسرو نسبت داده شده است و نظر بقدمت و اصالت اساطیری شاهنامه و سائر قرائن بنظر میرسد « جام گیتی نمای » یعنی جامی که اسرار عالم و رموز کائنات در آن جلوه گر بوده منسوب بکیخسرو باشد ولی رفته رفته معلمی که ذیلا ذکر میشود بجمشید نسبت یافته و بصورت « جام جم » زبانزد کلیه شاعران و بزرگان ادب فارسی شده است. در « ترجمه تاریخ طبری » راجع بجمشید چنین آمده :

(۱) - رك قسمت اول اینمقاله (شماره اول دوره جدید نشریه دانشکده ادبیات) به « جام جم در شاهنامه فردوسی »

(۲) - رك قسمت اول اینمقاله به « جام جم در تاریخ گزیده »

ایدون گویند که این جمشید . . . سخت نیکو روی بود و معنی جم روشنائی بود و جمش از بهر آن گفتندی که هر کجا رفتی روشنائی از وی تافتی . . . و دیوانرا سخره گرفت تا گرمایه ساختند و هر چه اندر دریا گهر بود دیوان از بهر او بر آوردند اگر چه بقعر دریا فرو بودی . . . و همه خلق جهان را بچهار گروه کرد . . . پس دانایان و عالمان بر سر این چهار گروه بیای کرد تا هر چه کردند به روز و شب و ماهیان و سالیان با ممداد و شبانگاه صاحب خبر آن روز ماه خبر بوی برداشتندی و اگر کسی از آن رسم که وی نهاده بودی فراتر شدی هلاک از وی بر آوردی . . . » (۱) در « تاریخ گزیده حمد لله مستوفی » چنین مذکور است : « جمشید . . . نام او جم بود و لقب شد جهت آنکه از خوبی صورت روشنی از زوی او می تافت . . . اکثر صنعتها در زمان او بدید شد ، آهن از سنگ او بیرون آورد و از آن آلت حرب و . . . ساخت علم طب در زمان او آغاز کردند . . . » (۲) * « فردوسی » در شرح بادشاهی جمشید فرماید :

گرانمایه جمشید فرزند اوی	کمر بسته ودل پر از پندای . . .
ز خارا گهر جست یک درزگار	همی کرد زوروشنی خواستار
بچنگ آمدش چند گونه گهر	چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
ز خارا با فسوف برون آورد	شد آن بندها را سراسر کدید . . .
بزشگی و درمان هر درد مند	در تندرستی و راه گزارد
همان رزها کرد نیز آشکار	جهان را نیامد چو خواستار (۳)

چنانکه گذشت « باده » نیز در روزگار جمشید بوجود آمده است . در

« شاهنامه » آمده است :

سر سال نو هرمن فرودین	بر آسوده از رنج ، تن بدل ، ز کین
بزرگان بشادی بیمار استند	می و جان را میسران خواستند . . .

(۱) - ترجمه تاریخ ضبری ، نسخه خطی کتابخانه علامه دهخدا

(۲) - تاریخ گزیده چاپ لندن

(۳) - رک ص ۲۵ ج ۱ شاهنامه بروخیم .

برو بر نشسته جهان کدخدای
بچنث اندرون خسروی جام می
ز هامون بابر اندر افراشته (۱)

یکی تخت پرمايه کرده پيای
نشسته بر آن تخت جمشيد کي
مر آن تخت را دیو بر داشته
« منوچهری » گوید :

فرخ و امیدوار چون پسر کيقباد

بنشین خورشيدوار ، می خور جمشيدوار

(ص ۱۹ دیوان چاپ تهران)

ایضاً در « دیوان منوچهری » (۲) و « نفایس الفنون آملی » (۳) اکتشاف
باده جمشيد نسبت داده شده و در « نوروزنامه » کشف می بیکی از خویشان
جمشيد منسوب گشته (۴). در لغت نامه ها نیز اکتشاف شراب جمشيد نسبت داده شده
است (۵). ایضاً در لغت نامه ها جمشيد را سازنده جام شراب دانسته اند : « و مناسبت جام
جمشيد آنست که جمشيد جام را احداث نموده » (۶) و نیز در لغت ها « جمشيد » را
لقب جامع سلیمان و اسکندر و جم گرفته اند :
« جمشيد ... نام پادشاهی اگر بلفظ خاتم و نگین و اسب و تخت و باد
و آصف و ماهی و طیور و امثال آن مراد باشد مراد از آت حضرت سلیمان ...
است و اگر بسد و آینه و آب حیوان و امثال آن باشد اسکندر مراد است و اگر
بجام و شراب و بزم و جشن و نوروز و امثال آن باشد جمشيد پادشاه مراد باید کرد » (۷)
مصحح فاضل برهان قاطع در حاشیه « جام جم » مینویسد : « این جام تا قرن ششم بنام
جام کیخسرو بکیخسرو انتساب داشت

همیشه رای توروشن، همیشه عزم تو حکم یکی چون جام کیخسرو یکی چون سد اسکندر

ظاهراً در قرن مزبور بمناسبت شهرت جمشيد و یکی دانستن او با سلیمان جام مزبور

(۱) - ص ۲۵-۲۶ و حاشیه ۳ ص ۲۶ ج ۱ بروخیم

(۲) (۳) (۴) - رک « جام جم و جام می » از همین مقاله در این شماره

(۵) - رک فرهنگ نظام ذیل « جام جم » یا ص ۲۳ شماره اول دوره پنجم همین شماره

(۶) رک غیاث اللغات ص ۱۱۶

(۷) رک غیاث اللغات ص ۱۲۲-۱۲۳

را بجمشید انتساب دادند و جام جم و جام جمشید گفتند . . . « در غیاث اللغات آمده . « جام جم و جام کیخسرو : مناسبت جام بجمشید آنست که جمشید جام را احداث نموده و کیخسرو جامی ساخته بود مشتمل بر خطوط هندسی چنانچه از خطوط و رقوم و دوائر اضطراب ارتفاع کواکب و غیره معلوم نمایند همچنین او از آن جام حوادث روزگار معلوم میکرد چنانچه در کتب تواریخ مسطورست . . . » از آنچه گفته شد چنین برمیآید که :

۱ - جام گیتی نمای یعنی جامیکه اسرار عالم در آن جلوه گر بود منسوب بکیخسرو است و شاید این جام چون اسباب اضطراب نقوش و خطوطی داشت که با مطالعه در آنها گردش کواکب و سعد و نحس و نزول و صعود طالع اشخاص و دیگر رموز و اسرار معلوم میشده .

۲ - جام منسوب بجمشید همان جام باده است که برای اول بار از طرف جمشید بعد از اکتشاف شراب برای باده بیمائی ساخته شد و آن هفت خط داشت باسای « جور و بغداد و و بصره و ازرق و ورشکر و کاسه گرو فرودینه » (۱) که بعدها بمناسبات و علل زیر با « جام گیتی نمای کیخسرو » آمیخته و در ادب فارسی مظهر و اصطلاح مشخص « جام کیخسرو و جام گیتی نمای و جام عالم بین و جام اسرار نمای و غیره » قرار گرفته است :

الف - وظیفه جام گیتی نمای کشف اسرار و حل رموز است . بزرگترین کارجمشید نیز چنانکه دیدیم کشف نهفته‌ها و اسرار طبیعت و استخدام دیو و جن در اکتشاف رازهای نهان و اختراع و ابداع وسائل زندگی است و از جانب دیگر با گماشتن دانایان و جواسیس بر سر مردم از کارهای آنان همه روزه خبر دارد

ب - نخستین صفت جام جهان بین روشنی است . جمشید نیز مظهر نور و روشنائی است و بقول صاحب ترجمه تاریخ طبری « جمش از بهر آن گفتندی که هر کجا رفتی روشنائی از وی تافتی » .

ج - جمشید مکتشف باده است و رسم می و جام بدو انتساب دارد و نخستین جام

(۱) - رك « غیاث اللغات » ص ۳۹۷ ذیل « هفت خط »

را با هفت خط مذکور او ساخته . جام گیتی نمای کیخسرو نیز هرچه باشد جامی است با نقوش اسرارآمیز و خطوط نجومی که جهان و هرچه در آنست در آن متجلی میباشد .
 د - اختلاط و اقتران « جمشید » یا « سلیمان » که در دنباله همین بحث خواهد آمد ، و مفهوم « جام گیتی نمای » از جهت مناسبتی که با وظائف و خصائص « خاتم سحرآمیز » و « کلاه سحرآمیز » سلیمان (= جم) دارد بجمشید (= سلیمان) نسبت داده شده .

ه - کیخسرو که « جام گیتی نمای » بدو انتساب دارد با « سلیمان » اقتران دارد (۱) و اتحاد « سلیمان » و « جم » نیز در ادب فارسی چنانکه خواهد آمد بوضوح جلوه گر است ، بدین ترتیب کیفیت نسبت « جام کیخسرو » به « سلیمان (= جم) » روشن تر میشود
 ۳ - ظاهراً قدیمیترین جائیکه « جام جم » آمده است « طریق التحقیق سنائی » (۲) است (۳) اکنون نمونه‌ای چند از انتساب « جام » به « کیخسرو » و اختلاط جمشید و کیخسرو ذکر میکنیم :

- ۱ - « جام کیخسرو جامی بوده که کیخسرو پادشاه قدیم افسانه‌ای ایران داشته از آن احوال عالم را استخراج میکرد » (۴)
- ۲ - « جام جم و جام کیخسرو ... کیخسرو جامی ساخته بودم شامل برخطوط هندسی چنانچه ازخطوط و قوه و دوائر اضطرلاب ارتفاع کواکب و غیره معلوم نمایند همچنین او از آن جام حوادث روزگار معلوم میکرد ... » (۵) . ایضا « جام جهان بین و جام جهان نما :

(۱) - درس ۴۷ «مجملة التواریخ و القصص» چنین آمده : « ... و بزندگانی کیکاوس پادشاهی بکیخسرو رسید و سلیمان علیه السلام بزمن شام پیغمبر و پادشاه بود ... و بروایتی گویند سلیمان بعهد کیخسرو بود ... »

(۲) - حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی متولد ۴۳۷ و متوفی سنه ۵۳۵ هجری

(۳) - از افادات دانشمند تجریر استاد بدیع الزمان فروزانفر

(۴) - رك ص ۲۳ شماره اول دوره پنجم همین نشریه

(۵) - « » « » « » « »

عبارت است از جام کینخسرو که احوال خیر و شر عالم از آن معلوم میشد « (۱)

۳ - « کینخسرو در جام گیتی نمای احوال او مشاهده کرد » (۲)

۴ - « دیدن کینخسرو بیژن را در جام گیتی نمای » (۳)

۵ - در دیوان « عطار » به « جام کینخسرو » بر نمیخوریم و « کینخسرو »

نیز یکبار در مقام مقارنه با جمشید آمده است :

از افریدون و از جمشید دردا ز کینخسرو ز نوشروان دریغا (ص ۹ دیوان)

۶ - در دیوان شعر « امیر معزی » یکبار بصراحت « جام » به « کینخسرو »

نسبت داده شده :

جام کینخسرو اگر گیتی نمود از روشنی رای ملک آرای تو روشترست از جام او

(ص ۶۷۶ دیوان چاپ تهران)

و یکبار نیز « بزم » که از مختصات « جمشید » است به « کینخسرو » انتساب یافته :

بزم را افراسیاب و بزم را کینخسروی داد را نوشین روان و ملک را اسکندری

(ص ۷۱۵ دیوان)

۷ - در دیوان « خاقانی » چند بار به « جام کینخسرو » تصریح رفته :

جام کینخسرو است خاطر من که کنند از کائنات اظهار

(ص ۲۰۲ دیوان چاپ تهران)

ایضا: از ضمیرش که بیکدم دو جهان بنماید جام کینخسرو ایران بخراسان یابم

(ص ۳۰۲ دیوان)

و بیش از چهار بار « جام جم » به « کینخسرو » اختصاص یافته است :

بشاه جهان بین که کینخسرو آسا زیک عکس جامش دو کیهان نماید

(ص ۱۳۶)

کینخسروا نه جام ز خون سیاوشان کنج فراسیاب بسیما بر افکند

(ص ۱۴۰)

(۱) - رک ص ۲۳-۲۴ شماره اول دوره پنجم همین نشریه

(۲) - از « تاریخ گزیده » رک ص ۲۵ شماره قبل نشریه

(۳) - رک « جام جم در شاهنامه فردوسی » ص ۳۵ شماره قبل

کیخسروانه جام می ، خون سیاوش رنک وی

چون آتش کوس کی ، کرده ذرافشان صبح را

(ص ۴۶۳)

کیخسرو گوهر بخش آن گوهر کیخسرو کز جام خرد دیدست اسرار همه عالم

(ص ۴۸۱)

۸ - در دیوان عشق خواجۀ بزرگوار شیراز نیز اختلاط « جمشید » و « کیخسرو »

و انتساب « جام » بهر دو بچشم میخورد :

الف - آنجا که از باده و جرعه بر خاک افشاندن سخن می رود استاد شیراز از

« جمشید و کیخسرو » توأمأ یاد میکند :

بفشان جرعه بر خاک و حال اهل دل بشنو

که از جمشید و کیخسرو هزاران داستان دارد (۱)

این اقتران « جمشید و کیخسرو » در ذهن عارف بزرگوار جای دیگر نیز

دیده میشود :

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان

که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد (۲)

ایضاً در « ساقینامه » اقتران و اختلاط « کیخسرو و جم » و نسبت « جام »

بآندو در دو بیت متشابه بنظر میرسد :

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام بکیخسرو و جم فرستد پیام

بده تا بگویم با آواز نی که جمشید کی بود و کوس کی

دیگر : بده ساقی آن می که عکسش ز جام بکیخسرو و جم فرستد پیام

ب - آنجا که بتصریح « جام » را به « کیخسرو » نسبت میدهد :

گوی خوبی بردی از خوبان خلیخ شادباش جام کیخسرو طلب کافر اسباب انداختی (۳)

(۱) - ص ۸۲ دیوان حافظ (قزوینی غنی)، غزل ۱۲۰

(۲) - ص ۸۳ « » « ۱۲۱

(۳) - ص ۳۰۱ « » « ۴۳۳

ج - در غزل ۱۶۷ (دیوان طبع قزوینی غنی) بمطلع :

ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد دن رمیده ما را انیس و مونس شد

این بیت آمده است :

خیال آب خضر بست و جام اسکندر بجرعه نوشی سنطان ابوالفوارس شد

که جز در نسخه خطی متعلق با آقای سید عبد الرحیم خلخالی که اساس

طبع مرحومین قزوینی و غنی میباشد در سایر نسخ بجای «جام اسکندر»، «جام کیخسرو»

آمده است

جام جم و آینه اسکندر

قبل از ورود در کیفیت اختلاط «جام جم» و «آینه اسکندر» لازم است

«آینه اسکندر» را بشناسیم و اشتراك وظيفه آنرا با «جام جم» که علت اختلاط این

دو اصطلاح در ادب فارسی است مورد دقت قرار دهیم و چون آقای دکتر معین

مقاله مفید و مفصلی در خصوص «آینه اسکندر» آماده انتشار دارند (۱) از بحث

تفصیلی در این باره خود داری میکنیم و با اشاره ای اجمالی تا آنجده که از جهت تکمیل

اینمقالات لازم است اکتفا میورزیم .

از نظر تاریخی «آینه اسکندر» در حقیقت «آینه اسکندریه» است

یعنی آینه ای که بر فراز مناره شهر اسکندریه نصب کرده بودند و بعدها بمناسبت آنکه

بنیاد نهادن شهر اسکندریه و مناره آنرا با اسکندر مقدونی نسبت میدادند ، آینه

را نیز بدو انتساب دادند و مناره شهر اسکندریه در رأس شمال شرقی فارس (۲)

که جزیره ای در بندر اسکندریه است توسط بطلمیوس مخلص (۳) بنا شده بود و این

مناره قرنهای بسیار پس از فتح عرب نیز پایدار ماند (۴) .

از نظر اساطیری گویند « چون سکندر شهر اسکندریه در سرحد فرانک معمر

(۱) - رك : برهان قاطع چاپ آقای دکتر معین صفحه ۷۴ (ج۱) حاشیه ۳ .

(۲) - pharos (۳) - ptolemaios sôter

(۴) - رك : برهان قاطع چاپ زوارس ۷۴ (ج۱) حاشیه ۳ .

کرد در آن شهر برکناره دریا برای آگاهی از شورش اهل فرانک مندره بنا کرد و آئینه از حکمت و طلسم ساخته بر آن مناره نهاد و دیدبانی معین کرد تا تهیه آمدن ایشان در آن آئینه دیده فوج اسکندر را آگاه گردانند. دوبار باین تدبیر شکست دادند بار سوم دیدبان غفلت کرد اهل فرانک آمده شهر اسکندریه را خراب کردند و آن آئینه را در میان دریا انداختند چون سکندر را خبر شد باز آن آئینه را از دریا برآورده بر سر مناره نصب کرد از آنوقت ایشان بر آن تصرف نیافتند از کشف و برهان و در تواریخ بهجت العالم مسطورست که در شهر اسکندریه بلینس بفرموده اسکندر مناره عظیم ساخته بود به بلندی سه صد گز و بر سر آن آئینه نصب کرد که قطر آن هفت گز و دور آن بست و یک گز بود تقریباً چون بدوربین در آن نگریستی هر چه در استنبول واقع بودی در آن آئینه ظاهر میبود» (۱). ایضاً «آینه اسکندری و آینه اسکندری - آینه ای بود از هنرهای ارسطو که بجهت آگاهی از حال فرانک بر سر مناره اسکندریه که در حدود فرانک بر کنار دریا بنا کرده اسکندر بود نصب کرده بودند. شبی پاسبانان غافل شدند و فرنگیان فرصت یافته آنرا در آب انداختند و اسکندر را بر هم زدند، و عاقبت ارسطو آنرا از آب بیرون آورد و کنایه از آفتاب هم هست» (۲). ایضاً: «آینه ساختن اسکندر را نظامی در اسکندر نامه نوشته - آینه فلزی بود که موافق قصه مشهور ایران اسکندر بر بالای مناره اسکندریه نصب کرد تا دشمنان آمده آنرا بر اثر غفلت پاسبانان بدریا انداختند و ارسطو طالیس مغناطیس بزرگی ساخته بر روی آب گرفت و آن مغناطیس آینه آهنی را جذب به بیرون کرد» (۳). از کلیه آنچه گذشت مفهوم دوربینی و جهان بینی و دور نمایی برای «آینه اسکندر» مستفاد است یعنی همان مفهوم و وظیفه ای که با شدت و صراحت بیشتری درباره «جام جم» در همین اشتراک وظیفه یعنی «دورنمایی و جهان نمایی» موجب اختلاف استعمال بین دو اصطلاح شده است و در ادب فارسی «آینه اسکندر» در مفهوم «جام جم» بکار رفته.

(۱) - غیبات اللغات ص ۳.

(۲) - برهان قاطع چاپ زوارس ۷۴ (ج ۱).

(۳) - از «فرهنگ نظام»